**بسم الله الرحمن الرحیم [[1]](#footnote-1)**

در تنبیه چهارم عرض شد بحث این است که آیا خروج بعضی از اطراف از محل ابتلاء باعث می‌شود علم اجمالی در سایر اطراف تنجزش از بین برود یا محقق نشود و احتیاط واجب نباشد یا نه؟

عرض شد مطالبی اینجاست، مطلب اول تحریر محل نزاع بود که اشاره شد سه نکته عرض کردیم.

**مطلب دوم: بررسی اقوال و ادلۀ اقوال**

شیخ انصاری و محقق خراسانی قائلند که اگر بعضی از اطراف از محل ابتلاء خارج شد علم اجمالی منجز تکلیف نیست و احتیاط واجب نیست. دلیل این دو محقق در حقیقت تطبیق نکتۀ سومی است که دیروز در مطلب اول اشاره کردیم. با این توضیح که آقایان می‌گویند فرض کنید در این مثال زید علم اجمالی دارد یا لباس او و یا لباس عمرو نجس است، لباس عمرو از محل ابتلاء او خارج است، یا مثال دیروز که یک قطرۀ خون از بینی کسی چکید یا روی عبای این شخص افتاد یا روی پیراهن صاحب مغازه، اینجا علم اجمالی هست یکی از این دو نجس است.

ولی این دو محقق می‌فرمایند وقتی یکی از دو طرف محل ابتلاء مکلف نبود دیروز اشاره کردیم که اگر موردی محل ابتلاء کسی نباشد توجه تکلیف طبق مبنای این دو محقق نسبت به موردی که محل ابتلاء نیست لغو است و کار لغو از مولای حکیم صادر نمی‌شود لذا مولا اینجا نمی‌تواند بفرماید «اجتنب عن لباس العمرو مخاطبا للزید»، به زید بگوید از لباس عمرو اجتناب کن، زید خود به خود تارک لباس عمرو است و مجتنب است دستور اجتناب نسبت به لباس عمرو صحیح نیست لذا وقتی این تکلیف را نداشت نسبت به لباس خودش شک دارد طاهر است یا نجس و اصل طهارت جاری می‌کند. بنابراین با خروج بعضی از اطراف از محل ابتلاء آن طرف صحیح نیست متعلق تکلیف باشد، منفصلۀ حقیقی از بین می‌رود لذا منفصلۀ حقیقی که از بین رفت نسبت به یک طرف فقط شک بدوی است اصل طهارت جاری می‌کند.

دقت کنید اینجا باید نکتۀ محوری کلام این دو محقق مورد تنقیح قرار بگیرد. نکتۀ محوری این است که اگر مورد محل ابتلاء نبود آیا توجه تکلیف نسبت به عبد در آن مورد لغو است یا نه؟

سه نفر از اعلام با شیخ انصاری و محقق خراسانی اینجا درگیر می‌شوند هر کدام با یک بیانی، محقق اصفهانی می‌خواهد در این مبنا خدشه کند با بیان خاصی، امام خمینی هم از یک نگاه خاصی در این مبنا خدشه می‌کنند محقق خوئی هم با یک بنای خاصی خدشه می‌کنند و شهید صدر هم اشکالی دارند که می‌شود در ذیل بیان محقق خوئی تفسیر مطرح کرد و مطلبی جدیدی نیست. ابتدا نظر محقق خوئی را بررسی کنیم که چرا ایشان مبنای محقق خراسانی را قبول نمی‌کنند و چه اشکالی به این مبنا وارد می‌کنند و آیا اشکال ایشان مورد قبل است یا نه؟ تا بعد به انظار دیگر برسیم.

محقق خوئی گویا ابتدا یک استبعاد نسبت به نظریۀ محقق خراسانی مطرح می‌کنند بعد هم یک تحلیلی ارائه می‌دهند که این نظریه درست نیست. می‌فرمایند این ادعا که شما فرمودید هر جا انسان خود به خود تارک باشد توجه نهی به او لغو است، هر جا خود به خود فاعل باشد توجه امر به او لغو است. می‌فرمایند می‌دانید نتیجۀ این حرف شما چیست؟ نتیجۀ این ادعای شما این است که ما بگوییم بسیاری از اوامر و نواهی به بسیاری از مردم متعلق نیست، ربطی به بسیاری از مردم ندارد به این معنا ملتزم می‌شوید؟!

**توضیح مطلب:** شبهه‌ای نیست محرمات مختلفی داریم که عموم مردم که دارای اعتدال روانی هستند، شذوذ جنسی و روانی ندارند، این محرمات را تارک هستند، مثل زنای با محارم، کشف عورت، اکل خبائث، و بسیار دیگری از محرمات، آیا چون خود به خود اجتناب می‌کنند از این محرمات و تارک هستند می‌توانید بگویید توجه تکلیف به عموم مردم در اینجا لغو است؟ یعنی این محرمات اختصاص به بعضی از افراد است کسانی که خود به خود تارک هستند تکلیف متوجه آنها نیست.

یا در واجباتی مثل حفظ نفس، شفقت بر دیگران در موارد خاصی، حفظ نفوس دیگران در موارد خاصی که مروت اقتضا می‌کند کسی که اعتدال روانی دارد در بسیاری از موارد این افعال را فاعل است، کسی که حب نفس دارد که 99 و نیم درصد مردم حب نفس دارد، خودش را حفظ می‌کند، آیا می‌توانید بگویید این همه آیات و روایات در این موارد انبوه متوجه همۀ مردم نیست درست است «یا ایها الناس» دارد، ولی همه مخاطب نیستند مخاطب فقط کسانی هستند که اقتضاء ترک این اعمال را دارند لذا امر به آنها شده است؟ ایشان می‌فرمایند لامحاله کسی نمی‌تواند ملتزم شود این همه اوامر و نواهی مختص افراد خاصی است عموم مردم مخاطب نیستند این خیلی بعید است. این استبعادشان.

بعد می‌خواهند تحلیل کنند استبعاد به جای خود، چگونه محذور این دو محقق را شما دفع می‌کنید؟ آقایان گفتند کسی که خود به خود تارک است، توجه تکلیف به او لغو است، تکلیف امر برای ایجاد داعی است بر فعل و نهی هم برای ایجاد مانع بر فعل است کسی که خود به خود فاعل است چه ثمره‌ای دارد مولا امرش کند؟ کسی که خود به خود به خود تارک است چه ثمره‌ای دارد مولا نهیش کند؟ محقق خوئی می‌خواهند برای امر و نهی در صورتی که انسان بنفسه فاعل مأموربه و تارک منهی عنه است یک ثمره بیان کنند لذا می‌فرمایند با نگاه به مطلبشان در مصباح الاصول ج 2 ص 395 ایشان می‌فرمایند اوامر و نواهی عرفی با اوامر و نواهی شرعی از جهتی تفاوت دارد.

در اوامر و نواهی عرفی غرض تحقق مأموربه است در خارج در اوامر و ترک منهی به است در نواهی، و هیچ غرض دیگری مترتب نیست، مولا برای او مهمان آمده است می‌گوید برو گوشت بخر، غرض تواجد گوشت در خانه‌اش است و هیچ غرض دیگری مترتب نیست، تابلو ورود ممنوع می‌زند غرض این است که ماشین نیاید و هیچ غرض دیگری بر آن مترتب نیست لذا به هر کیفیتی که انسان متعلق اوامر عرفی را انجام بدهد و متعلق نهی را ترک کند مسأله تمام است.

ولی در اوامر و نواهی شرعی یک نکتۀ دیگری هم نهفته است، محقق خوئی و جمعی از تلامذۀ ایشان می‌گویند غرض از امتثل این اوامر و نواهی تکامل نفس است، و این تکامل به صرف انجام یا ترک متعلق در نهی حادث نمی‌شود، وقتی این تکامل پیدا می‌شود که انسان متعلق امر و نهی را به قصد عبودیت و تقرب الی الله انجام بدهد یا ترک کند،« وَ مَا أُمِرُوا إِلاَّ لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»[[2]](#footnote-2) همۀ اوامر برای وصول به این مرحله است تا عمل انسان رنگ عبادت را بگیرد.

لذا محقق خوئی می‌فرمایند در مواردی که انسان خود به خود فاعل است فعل تنها فائده ندارد باید فعل انتسابا الی الله باشد تا آن مرتبۀ تکامل نفس حاصل شود. لذا در تمام مواردی که انسان خود به خود داعی بر فعل دارد امر مولا لغو نیست، مولا می‌گوید با اینکه خودت فاعلی محبوب من هم هست لذا دستور می‌دهم به تو، به قصد دستور من انجام بده تا به مرحلۀ تکامل برسی. درست است برخی از محرمات را خود به خود تارک هستی ولی من می‌خواهم اعلام کنم اینها مبغوض من است به قصد نهی من ترک کن تا به مرحلۀ تکامل برسی.

**نتیجه:** درا وامر عرفی چون صرف عمل ملاک است اگر خودش فاعل است امر لغو است، خودش می‌خواهد برود گوشت بگیرد امر به خرید گوشت لغو است در نواهی هم همچنین اما در اوامر شرعی چون مقام تکامل انسان بستگی به این امر دارد امر مولا لغو نیست بلکه با زبان حال مولا چنین می‌گوید که می‌دانم تو تارک هستی ولی ترکت را منستب به من کن تا به مرحلۀ تکامل برسی.

**نتیجه:** محقق خوئی با این تحلیل می‌فرمایند هر چند انسان داعی بر فعل خود به خود داشته باشد انزجار از یک چیزی داشته باشد باز هم امر و نهی مولا لغو نخواهد بود.[[3]](#footnote-3)

این را بررسی کنیم تا ببینیم این نگاه محقق خوئی درست است یا نه و در محل بحث ما چه تأثیری دارد؟ که خواهد آمد.

1. - جلسه 43 – مسلسل 161– سه‌شنبه – 18/09/1399 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سورۀ بینه، آیۀ 5. [↑](#footnote-ref-2)
3. - مصباح الأصول ( طبع موسسة إحياء آثار السيد الخوئي )، ج‏1، ص: 459:«و التحقيق أن يقال: ...و هذا هو الصحيح، إذ ليس الغرض من الأوامر و النواهي الشرعية مجرد تحقق الفعل و الترك خارجاً، كما في الأوامر و النواهي العرفية، فانّ غرضهم من الأمر بشي‏ء ليس إلّا تحقق الفعل خارجاً، كما أنّ غرضهم من النهي عن شي‏ء لا يكون إلّا انتفاء هذا الشي‏ء خارجاً، و حينئذٍ كان الأمر بشي‏ء حاصل بنفسه عادةً لغواً و طلباً للحاصل لا محالة، و كذا النهي عن شي‏ء متروك بنفسه لغو مستهجن بشهادة الوجدان. و هذا بخلاف الأوامر و النواهي الشرعية، فانّ الغرض منها ليس مجرد تحقق الفعل و الترك خارجاً، بل الغرض صدور الفعل استناداً إلى أمر المولى، و كون الترك مستنداً إلى نهيه ليحصل لهم بذلك الكمال النفساني، كما اشير إليه بقوله تعالى: «وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ» و لا فرق في هذه الجهة بين التعبدي و التوصلي، لما ذكرناه في مبحث التعبدي و التوصلي‏ من أنّ الغرض من الأمر و النهي في كليهما هو الاستناد في الأفعال و التروك إلى أمر المولى و نهيه، بحيث يكون العبد متحركاً تكويناً بتحريكه التشريعي، و ساكناً كذلك بتوقيفه التشريعي، ليحصل لهم بذلك الترقي و الكمال النفساني. إنّما الفرق بينهما في أنّ الملاك- أي المصلحة في متعلق الأمر و المفسدة في متعلق النهي- لو توقف حصوله على قصد القربة فهو تعبدي و إلّا فهو توصلي، و مع كون الغرض من التكليف الشرعي هو الفعل المستند إلى أمر المولى و الترك المستند إلى نهيه لا مجرد الفعل و الترك، لا قبح في الأمر بشي‏ء حاصل عادةً بنفسه، و لا في النهي عن شي‏ء متروك بنفسه، إذ ليس الغرض مجرد الفعل و الترك حتّى يكون الأمر و النهي لغواً و طلباً للحاصل.

   و يشهد بذلك: وقوع الأمر في الشريعة المقدّسة بأشياء تكون حاصلة بنفسها عادة كحفظ النفس و الانفاق على الأولاد و الزوجة. و كذا وقوع النهي عن أشياء متروكة بنفسها، كالزنا بالامّهات و أكل القاذورات و نحو ذلك ممّا هو كثير جداً». [↑](#footnote-ref-3)